



Research Article

Vol 15, Issue 2, Autumn -Winter 2025, Ser 30, PP: 199-216

Title: A Semiotic Analysis of Houshang Moradi Kermani' Novel, *Soft Pillow*

Authors: Parvin Mortezaei* 

Abstract: Semiotics is an investigation into the implicit and hidden meanings of the text. In light of this science of signs, many stories written for children and teenagers become more innovative and effective. The novella by Hushang Moradi Kermani entitled *Soft Pillow* is enriched with countless signs in its elements, each representing new concepts. The current study uses a descriptive-analytical method to examine the significations of the title and elements of this novella using the semiotic theory of Peirce. The findings show that the title of this novel is the author's invention and a symbolic sign, the integration of which into intra-contextual elements would represent concepts such as using the power of words, seizing the opportunity, the value of wisdom, paying attention to the young generation, and the importance of the role of women in the society.

Key words: *Soft Pillow*, Houshang Moradi Kermani, semiotic theory of Pierce, symbolic signs

Received: 2023-05-21

Accepted: 2023-10-10

* Assistant Prof in Persian Language and Literature, Higher Education Center of Eghlid, Eghlid, Iran.
parvin.mortazaie@yahoo.com.


DOI: 10.22099/JCLS.2023.44997.1960



COPYRIGHTS ©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY-NC 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publisher.



تحلیل نشانه‌شناسی رمان *نازبالتش* از هوشنگ مرادی کرمانی

پروین مرتضایی* 

چکیده

دانش نشانه‌شناسی به مطالعه‌ی دلالت‌های ضمنی و معناهای پنهان متن می‌پردازد. در پرتو این دانش بسیاری از داستان‌های ویژه‌ی کودک و نوجوان تازگی و تأثیری بیشتری می‌یابد. رمان *نازبالتش* اثر هوشنگ مرادی کرمانی یکی از آثاری است که در عناصر خود، انبوهی از نشانه‌ها را دارد که با کالبدشکافی از این عناصر به مفاهیم تازه‌ای می‌رسیم. در این پژوهش که به شیوه‌ی توصیفی تحلیلی انجام شده است، با بهره‌گیری از الگوی نشانه‌شناسی پیرس دلالت‌های عنوان و عناصر داستانی نشانه‌شناسی شده و در پاسخ به این پرسش که آیا می‌توان رمان *نازبالتش* را با ابزار نشانه‌شناسی بررسی کرد؟ به این یافته‌ها رسیده‌ایم: عنوان اثر، ابداع نویسنده و نشانه‌ای شمایی است و در پیوند با عناصر درون‌متنی، مفاهیم متنوعی از قبیل بهره‌گیری از قدرت کلام، اختتام فرصت، ارزش خردورزی، توجه به نسل جوان و اهمیت نقش زنان در اجتماع را به وجود آورده است. **واژه‌های کلیدی:** نشانه‌شناسی پیرس، نشانه‌های شمایی، نشانه‌های نمایه‌ای، *نازبالتش*، هوشنگ مرادی کرمانی.

۱. مقدمه

شیوه‌های نقد نو می‌تواند مفاهیم نهفته در متون ادبی را آشکار کند. یکی از این شیوه‌ها دانش نشانه‌شناسی است. داستان به‌دلیل ماهیت ادبیش شایستگی ورود به عرصه‌ی نشانه‌شناسی را دارد و در پرتو این دانش، لایه‌های پنهان داستان آشکار می‌شود. با خوانش نشانه‌شناسانه‌ی آثار ادبی ویژه‌ی نوجوانان می‌توان مضمون‌های نهفته در آن را کشف کرد.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، مرکز آموزش عالی اقلید، اقلید، ایران h.hasanzadeh@Semnan.ac.ir

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۷/۱۸

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۲/۳۱

DOI: 10.22099/JCLS.2023.44997.1960

شاپا الکترونیکی: ۰۶۱۶-۲۷۸۳



آثار داستانی هوشنگ مرادی کرمانی از جمله آثاری است که ماهیت ویژه‌ی آن ضرورت توجه به دانش نشانه‌شناسی را ایجاد می‌کند. رمان *ناز بالش* از جمله‌ی این آثار است. در این پژوهش با تکیه بر نشانه‌شناسی پیرس، نشانه‌های ادبی داستان *ناز بالش* واکاوی شده و دلالت‌های ثانویه‌ی آن شناسایی شده است.

۲. مبانی نظری

۲.۱. نشانه‌شناسی

نشانه چیزی است که به جای چیز دیگر می‌نشیند و دانش نشانه‌شناسی به مطالعه‌ی نظام‌های نشانه‌ای نظیر زبان‌ها، رمزگان‌ها، نظام‌های علامتی و غیره می‌پردازد (رک. گیرو، ۱۳۸۷: ۱۳). این نظریه را فردینان دوسوسور و پیرس نزدیک به دو قرن پیش مطرح کردند. سوسور الگوی دوگانه‌ی دال و مدلول و دلالت را مطرح کرد و در پرتو این گفتار، دال را تصور صوتی معرفی کرد که مدلول یا همان مفهوم دلالتی را در ذهن ایجاد می‌کند و رابطه‌ی بین این دو را که به نشانه، هستی و انسجام می‌بخشد، دلالت نام‌گذاری کرد (دوسوسور، ۱۳۷۸: ۱۷۳). در الگوی دوگانه‌ی سوسور دلالت، اختیاری و قراردادی و از پیش تعیین شده است.

پیرس فیلسوف آمریکایی، نیز در دانش نشانه‌شناسی سه الگوی زیر را مطرح کرد:

۱. وجه نمادین: نشانه‌هایی که بر اساس قرارداد به مصداقش مربوط می‌شود و هیچ شباهت یا رابطه‌ی طبیعی بین دال

با مصداقش وجود ندارد. فهم این گونه نشانه‌ها وابسته به پیش‌فرض‌هایی است که در نشانه‌ها قرار داده شده است.

۲. وجه شمایی: در این نشانه‌ها، ارتباط بین دال و مصداقش بر پایه‌ی شباهت واقع شده است.

۳. وجه نمایه‌ای: در آن بین دال با مصداقش رابطه‌ی علی یا طبیعی یا مادی برقرار است. البته یک نشانه ممکن است

و جوهی از هر سه گونه را در خود داشته باشد» (چندلر، ۱۳۸۷: ۶۷-۶۶).

پیرس به دسته‌بندی نشانه‌ها پرداخت و وجوه گوناگون نشانه‌ها را تا حدودی نام‌گذاری نمود. وی دلالت‌های نشانه‌ای خود را از گونه‌های شباهتی، ضروری و نمایه‌ای دانست و عنوان کرد که این نشانه‌ها بسته به زمان‌های مختلف تغییر می‌کنند. زمانی، نشانه‌ای شمایی است اما در قرنی بعد نمادین می‌شود و این موضوع، سبب پیدایش نشانه‌های نمادین شمایی، نمایه‌ای نمادین می‌شود (رک. سجودی، ۱۳۸۳: ۳۸۳). نشانه‌شناسی سوسور و پیرس بر زبان‌شناسی استوار است؛ اما امروزه در کنار نشانه‌شناسی زبانی، نشانه‌شناسی ادبی مطرح شده است. در این رویکرد، رابطه‌ی نشانه‌ها در بستر متن بررسی و تحلیل شده و دلالت‌های فرازبانی و تعبیر آن‌ها آشکار می‌شود.

نشانه‌شناسی در ادبیات یا نشانه‌شناسی ادبی، ناظر به رویکردی در مطالعات ادبی است که متن ادبی را به قصد نشان دادن نشانه‌ها در آن می‌خواند. در خوانش نشانه‌شناسانه‌ی متن ادبی، خواننده به دنبال یافتن ردپای عناصری در متن است که علاوه بر دلالت‌های قراردادی و فرهنگ نام‌های، دلالت‌های دیگری دارند. در خوانش نشانه‌شناسانه‌ی ادبی، باید به این نکته‌ی اساسی توجه کرد که نشانه را با در نظر گرفتن سنجیت و تناسب نشانه با دیگر اجزای متن تحلیل کرد؛ بنابراین هر معنا و مفهومی که به نشانه‌ای در متن استناد داده می‌شود، باید تأییدی از متن پشتوانه‌ی آن باشد. نشانه‌شناس ادبی به دنبال نشانه‌هایی است که سبب برجسته شدن متن شده و آن را از حالت ارجاعی و اطلاع دهی به سطح هنری ارتقا داده‌اند (به نقل از خلیفه بناروانی، ۱۳۹۱: ۲۰ و ۲۱).

در نشانه‌شناسی ادبی، این لایه‌ی دوم زبان است که اهمیت می‌یابد؛ چون در سطح دوم از زبان است که معانی جدید در پرتو دلالت‌های قراردادی و ضمنی ایجاد می‌شود. با پذیرش این رویکرد، عنوان رمان *نازبالش* و دیگر عناصر متن، نیز نشانه‌های ادبی هستند و گستره‌ای از اندیشه‌ها را نمودار می‌کنند. اگر بخواهیم عناصر درون‌متنی این رمان را در تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ی پیرس قرار دهیم، باید آن را در دو گونه‌ی نمایه‌ای و شمایی قرار دهیم؛ زیرا بین دال و مدلول‌های آن رابطه‌ی ضروری وجود دارد و شباهت‌هایی نیز دریافت می‌شود. البته مجاورت میان عناصر درون‌متنی با عنوان نیز مخاطب را به درک مدلول می‌رساند. در رمان *نازبالش*، از عنوان به‌منابه اولین پل ارتباطی نویسنده گرفته تا دیگر عناصر داستانی از قبیل شخصیت و مکان، همگی به‌عنوان دلال‌هایی معتبر، مفاهیم و مدلول‌های شگرف و شگفتی را به وجود آورده‌اند. نویسنده در ورای تک‌تک کلمه‌های روایت، زنجیره‌هایی از مفاهیم زیبا و تأثیرگذار را جایگزین کرده است.

۳. پیشینه‌ی پژوهش

درباره‌ی نشانه‌شناسی رمان نوجوان تاکنون پژوهش‌های اندکی انجام شده است. از جمله‌ی این پژوهش‌ها می‌توان به مقاله‌های «تحلیل نشانه‌روان‌کاوی رمان نوجوان مسابقه دات کام» از رحیمی‌زنجانیر (۱۳۹۸) اشاره کرد که نویسنده به خوانش پساخترارگرایانه‌ی رمان نوجوان پرداخته است. در مقاله‌ی «تحلیل نشانه‌شناسی داستان‌های کودک و نوجوان تاجیکی»، از کریمی‌فیروزجایی (۱۳۹۸)، با رویکردی نشانه‌شناسی و الگوی کنشگر گرمس، داستان‌های کودک و نوجوان تاجیکی تحلیل شده است. در «نشانه‌شناسی برساخت سوژه در رمان هستی از فرهاد حسن زاده، از مهناز جوکاری (۱۳۹۸) رمان براساس نشانه‌شناسی اجتماعی، نشانه‌ها در بافت اجتماعی و بافت متنی رمان بررسی شده است. اما تاکنون هیچ پژوهشی با رویکرد نشانه‌شناسی در آثار هوشنگ مرادی کرمانی انجام نشده است. در مقاله‌ی حاضر، عنوان، شخصیت، مکان، اشیا و گیاهان در رمان *نازبالش* نوشته‌ی هوشنگ مرادی کرمانی، براساس الگوی نشانه‌شناسی پیرس بررسی شده است.

۴. بررسی نشانه‌های زبانی در رمان *نازبالش*

۴.۱. نشانه‌شناسی رنگ، صفت و ویژگی‌های عنوان *نازبالش*

واژه‌ی عنوان در لغت به‌معنای «نام»، «نشانی»، «رمز» و «نشان» است و در اصطلاح نشانه‌شناسی نظامی دارای ابعاد گسترده‌ی معانی است و مخاطب را به کشف آن معانی وادار می‌کند (به نقل از نعمتی قزوینی، ۱۳۹۸: ۱۰۹) و در شکل نظام‌های دلالتی و نشانه‌شناسی، ارزش‌های اجتماعی، اخلاقی و ایدئولوژی را منتقل می‌کند (به نقل از آذرشب، ۱۳۹۶: ۶). عنوان، نشانه‌ای است که در سطحی بالاتر از متن قرار می‌گیرد و اهدافی از قبیل نام‌گذاری متن، چارچوب‌دارکردن متن، هویت‌بخشیدن به متن و تشویق مخاطب به خوانش متن، را دنبال می‌کند؛ بنابراین عنوان یک ساختار عام دارد که قابلیت تفسیر، تحلیل، فهم و تشخیص را دارد (به نقل از نعمتی قزوینی، ۱۳۹۸: ۱۰۹). عنوان در رمان *نازبالش* به دو شکل شخصی و ابداعی ارائه شده و این عنوان، دالی است که مرجع آن در متن قرار دارد و کشف و تفسیر این دال و دیگر دال‌های متن هدف این جستار است.

عنوان نازبالش، اولین نشانه‌ای است که ذهن مخاطب را به کنکاش در مفاهیم ضمنی خود ترغیب می‌کند. واژه‌ی ناز، مدلول‌های آرامش، محبت، زیبایی، دلنوازی، آسایش و تنعم را به ذهن تزریق می‌کند. بالش، کلمه‌ای است که استراحت، راحتی، خواب، شب و آسودگی خیال را در بطن خود دارد. از ترکیب دو واژه‌ی ناز و بالش، مفاهیم متمول‌بودن، خاص‌بودن و نهایت آسودگی ایجاد می‌شود. مخاطب با مشاهده‌ی این تابلو دلنواز، به آرامش درونی می‌رسد و در متن داستان به دنبال مدلول‌هایی است که این دلالت را تأیید کند.

اما نازبالش در اولین صحنه‌ی روایت، رنگ‌وبوی جادویی به خود می‌گیرد و در اندرونی خود به جای تمهید خواب و رویا، زمینه‌ی رویش تخم کدوهای تنبل را فراهم می‌کند. این نازبالش، حکم باغچه‌هایی را به خود می‌گیرد که عرصه‌ی زایش و حیات است. این تخم کدوها قرار است تبدیل به دانش، آگاهی و بصیرت شوند. تناقض زیبای ایجادشده در بستر نازبالش، اولین نشانه‌ی پیچیده‌ای است که مفاهیم رنگین و فانتزی خلق می‌کند. خواب و دانش در یک مجموعه‌ی کوچک کنار قرار گرفته‌اند.

روی دیگر قضیه این است که نازبالش وسیله‌ای است که گل‌های کدو تنبل تنها در گستره‌ی آن پرورش می‌یابد. تخمه‌های کدو که صفت تنبلی معرف شخصیت آن‌ها است، وسیله‌ی ترقی و ازدیاد هوش می‌شوند. در اولین برخورد، صفت منفی تنبلی به ذهن ورود می‌کند؛ اما بزرگ‌بودن تخمه‌های کدو و رشد بسیار خوب آن‌ها و تعداد محدودشان که خاصیت ازدیاد هوش دارند، سبب شگفتی مخاطب می‌شود. قرارگرفتن کدو در کنار صفت تنبل، تضادی پنهان و معناآفرین خلق کرده است؛ چون با ایجاد برخورد و تنش بین معانی منفی و مثبت تجمع مفهومی ایجاد می‌شود و مخاطب سرگردانی و تعلیقی زیبا را تجربه می‌کند. نویسنده با این گزینش، ذهن مخاطب را دچار تنش کرده تا به افزونی هوش و تحلیل مفهوم برسد که با خوانش *رمان نازبالش* و حکایت تخمه‌ی کدو روی می‌دهد.

پنج دانه تخم کدو، در دامان نازبالش قرار می‌گیرند و در این راحتی محدود، دانشی وسیع به ظهور می‌رسد. ذهن مخاطب از کانال این نشانه و دال گزینشی، به این مدلول می‌رسد که حتی در آرامش شب و زمان خواب، باید ذهن خود را محل زایش اندیشه و دانایی قرار دهیم و هیچ زمانی از اندیشیدن غافل نباشیم، دیگر آن که شب می‌تواند بهترین زمان برای اندیشیدن باشد.

مفهوم نهفته‌ی دیگر آن که آسایش و تنعم افراطی می‌تواند در نقطه‌ی مقابل خردورزی و دانش‌افزایی قرار بگیرد. نویسنده در نمایشگاه کوچک نازبالش، جهانی از معنای متناقض را فراهم آورده و تمامی نگاه‌ها را متوجه‌ی نازبالش به ظاهر کوچک روایت کرده است و به مخاطب القا کرده که دانشمند باید در کانون توجه قرار بگیرد، چنان‌که نویسنده نیز پنج دانه تخم کدو را در قصر مخملین نازبالش به بلوغ رسانیده است.

«پنج» نمادی از بی‌کرانگی وجود و نمادهای قدرت و وصلت الهی است که کمال دایره را نیز شامل می‌شود. پنج ضلعی نیز نماد زندگی و حیات انسان معرفی شده است (منتظر، ۱۳۹۷: ۹۷). در این روایت نیز تنها پنج دانه کدو تنبل در نازبالش رشد می‌کنند. این محدودیت، نشانه‌ای است که از سویی مفهوم انتقاد از طبقه‌ی مرفه جامعه را که در اقلیت هستند، ایجاب می‌کند؛ از دیگر سو، این مدلول را رقم می‌زند که عناصر سازنده و اندیشه‌آفرین در اجتماع محدود هستند و باید وجود آن‌ها را مغتنم شمرد. پس در دل تخمه‌های کدو، معانی مثبت و منفی به تبادر در گذر هستند و

رنگین‌کمانی از مفاهیم شگرف ایجاد می‌کند. ازدیاد هوش، حیات و زندگی، بزرگی و رشد مناسب، بهره‌گیری از امکانات، مثبت‌اندیشی و القای افکار نیکو و رشد اعتماد به نفس، مدلول‌های مثبت این نشانه‌ی شمایی هستند.

رنگ سرخ، سمبول تجدید حیات و سرآمد همه‌ی زیبایی‌ها است و شور زندگی و تلاش برای دگرگونی را نشان می‌دهد (لوشر، ۱۳۸۶: ۸۶). معناهای زیبایی، سرخوشی برجستگی و لذت در این رنگ نهفته است. نویسنده در توصیف دیدگاه خود درباره‌ی رنگ قرمز می‌گوید «تخمه‌های درشت و سفید کدو تنبل روی سرخی پارچه، در آفتاب درخشان تابستان، برق‌برق می‌زد و چشم را می‌گرفت. مثل مرواریدهایی که جواهرفروش‌ها روی پارچه‌ی این جوری و این رنگی می‌گذارند (مرادی کرمانی، ۱۳۹۹: ۱). نویسنده با ترکیب دو رنگ سفید و قرمز، مفاهیم جذابیت، تناسب و هوشمندی را ایجاد کرده است. کلاه تخمه‌فروش نیز در دو رنگ سفید و قرمز، با رنگ نازبالش و تخم کدوها همخوانی دارد و نشانه‌ای از زیبااندیشی و نظم‌گرایی نویسنده است.

علامت سؤال‌ی که تخمه‌ی کدو زیر آن قرار گرفته، نشان‌گر اهمیت تخمه‌ی کدو در رسیدن به پاسخ هرگونه پرسش است، چنان‌که با برداشتن تخمه‌ی کدو، نقطه‌ی زیرین این علامت محو می‌شود. این انتخاب نشان‌گر ذهن پرسش‌گر خریداران تخم کدو است. تخمه‌فروش با این ترفند به دنبال ایجاد زیبایی و جذابیت در تخمه‌های کدو است. علامت سؤال، نشانه‌ای پر رمزوراز است که مفاهیم ترغیب به جست‌وجوگری و معماگونگی را تداعی می‌کند؛ بنابراین این مجموعه از دال‌های، زنجیره‌وار معانی متضادی را القا می‌کنند. صفت نازبالش، عدد پنج، رنگ قرمز و علامت سؤال، همگی نشانه‌هایی شمایی هستند که در محور هم‌نشینی معناآفرینی می‌کنند.

نویسنده، با انتخاب تخمه‌کدوی تنبل، مخاطب نوجوان را متوجه آفت‌ها و فرجام تلخ تنبلی و رفاه‌زدگی کرده است. تخمه‌ی کدو در گروه تنقلاتی قرار دارد که سرگرمی و لذت در لحظات شیرین زندگی را ایجاد می‌کند. مسرت‌انگیزی و لذت‌بخشی، اولین ویژگی‌هایی است که با شنیدن نام تخمه‌ی کدو به ذهن متبادر می‌شود؛ اما نویسنده از رهگذر این انتظارات، مدلول‌های دیگری خلق می‌کند. خیال‌بافی بدون تلاش، در کنار رفاه‌طلبی، تنبلی و عدم عاقبت‌اندیشی از جمله مفاهیمی است که بروز می‌کند؛ اما روی خوش قضیه زمانی رخ می‌نماید که این تخم‌های کدو تنبل، تعدادشان اندک شده و مایه‌ی دلگرمی مخاطب نوجوان می‌شود.

تخمه‌کدوی تنبل در دو پرده نقش آفرینی می‌کند، در پرده‌ی اول نشانه‌ای شمایی است توأم با خیال و رؤیا که هوشمندی و رضایت را در وجود خریدار نهادینه می‌کند و در پرده‌ی دوم به این واقعیت دامن می‌زند که گیاهی مفید و مقدس است که در قرآن از آن یاد شده و سبب ازدیاد عقل انسان می‌شود؛ بنابراین تمامی نعمت‌ها ارزشمند هستند و حکیمانه خلق شده‌اند.

۴.۲. نشانه‌شناسی شخصیت

۴.۲.۱. شخصیت‌های انسانی

شخصیت‌های داستان به دو گروه انسانی و غیرانسانی تقسیم می‌شوند. کلاغ و قورباغه‌ها، شخصیت‌های غیرانسانی هستند. ماشاالله، مهرنوش، کامران، گل‌اندام، مهربان، مونس، شهردار، آویشن، دکتر قافله‌ای، حاجی نخودبریز، انتونی

(اصغر)، مادر مهربان، عاطفه، خانم همسایه، عبدالحسین کدخدا، سارا همسر شهردار، دلکک تخمه‌فروش و پینه‌دوز، آقای رحمانی، آقای چمن‌کاری و خانم ویدایی شخصیت‌های انسانی روایت هستند.

ماشالله، سرپرست خانواده و مسئول آسان‌بر است و به وسیله‌ی آسان‌بر، افراد ساکن مجتمع را جابه‌جا می‌کند. خردسال، کودک، نوجوان، بزرگ‌سال و کهن‌سال، همگی از موهبت همراهی او برخوردار هستند. خودش می‌گفت: «من آسانسورچی نیستم. آسان‌برچی هستم» (مرادی‌کرمانی، ۱۳۹۹: ۲۲). اصطلاح آسان‌برچی نشانه‌ای شماییلی است که راحت‌طلبی، خیال‌بافی و رؤیاگرایی قهرمان داستان را آشکار می‌کند. از دیگر سو، اثرات نگرش مثبت و اعتبار تکنیک‌های ذهنی و روانی برای تسهیل امور پررنگ می‌شود.

صفت آسان‌بر با مفهوم ماشالله و عملکرد وی که با خوردن تخمه‌ی کدو آسان‌گیر می‌شود، ارتباط چند سویه دارد. نام ماشالله مدلول حتمی بودن مقدرات الهی را نشان می‌دهد و با درون‌مایه‌ی داستان و عملکرد شخصیت‌های روایت هم‌خوانی دارد. مفهوم تلاش توأم با دانایی، پیشنهادی است که ارائه می‌شود.

ماشالله که برای پینه‌کردن کفش خود راهی خیابان شده است، با خوردن تخم کدو دچار راحتی خیال و رفاه‌زدگی ظاهری شده است. میخ در پای او فرو رفته و لنگ‌لنگان در خیابان به دنبال رفع مشکل خویش است. میخ فرورفته در پای ماشالله، نشانه‌ای نمایه‌ای است که معانی دامنه‌دار رنج، ایجاد مزاحمت و وجود مانع را رقم می‌زند. ماشالله راه حل را در خوردن تخمه‌کدوی تنبل جست‌وجو می‌کند و با فریب تخمه‌فروش پس از خوردن تخمه، حالات وی تغییر کرده و با رؤیاپردازی به آسودگی خیال می‌رسد.

او چاق‌ترین تخمه‌کدو را که زیر علامت سؤال است برمی‌گزیند تا نشان دهد که انسان‌های تنبل و رفاه‌طلب، خواستار راحتی بیشتر و سرخوشی فراوان هستند.

اجتماع میخ فرورفته در پا، علامت سؤال و تخمه‌کدوی چاق، همگی نشانه‌هایی شماییلی هستند که مشکلات تن‌پروری و راحت‌طلبی در جامعه را آشکار می‌کنند؛ چنان‌که پس از خوردن تخمه‌کدو دیگر «پایش نمی‌سوخست، کمرش درد نمی‌کرد و مشکلی نداشت، فکرش خوب کار می‌کرد، مغزش به کار افتاده بود» (همان: ۱۴). ساده‌لوحی ماشالله از یک سو و ترفندهای زیننده و فریبنده‌ی تخمه‌فروش از دیگر سو، نشان از آسیب‌های اجتماعی دارد.

«او کفش، چتر برای همسرش و شیرینی خرید و از پول پس‌اندازش برای فرزند پسرش، پیراهن ورزشی و برای دخترش مهربان‌نوش عینک آفتابی قشنگ که خیلی دوست داشت» (همان: ۱۵) تهیه کرد. عینک آفتابی که نور را دور می‌کند و پیراهن ورزشی که معنای سرگرمی و لذت‌بخشی را پرورش می‌دهد، نشانه‌هایی شماییلی‌اند که تجمل‌گرایی قهرمان روایت را نمایش می‌دهند.

ماشالله با خوردن تخمه‌ی کدو هوشش زیاد شده و «خواب دید کلیدی مخفی گذاشته تو آسانسور، کلید را می‌زند می‌رود بالا آن بالاها، پیش ماه و ناهید و زهره و پروین، پیش ستاره‌ها» (همان: ۲۱). کلید، نشانه‌ای شماییلی و رمز موفقیت قهرمان داستان است که با آن کارهای خارق‌العاده انجام می‌دهد، این نشانه، تنها در روایات ماشالله حضور می‌یابد. نویسنده با این گزینش به نقد خیال‌بافی‌های بی‌اساس و دوری از واقعیت‌های اجتماعی و زندگی می‌پردازد که بسیار خطرآفرین است. «بعد از آن بالا ناهید هلش می‌دهد. می‌اندازدش پایین، می‌آید طبقه‌ی همکف که باید پیرمردی را کمک کند زیر بغلش را بگیرد، ببرد تو آسانسور و ببرد طبقه‌ی هشتم» (همان). نویسنده از بین ستاره‌ها ناهید، زهره

و پروین را انتخاب می‌کند و ناهید، آقای ماشالله را به پایین پرتاب می‌کند. این دال‌ها، ذهن را به سمت و سوی اندیشه‌های فمینیستی هدایت می‌کند.

پیرمرد طبقه‌ی همکف و طبقه‌ی هشتم که ماشالله آن‌ها را جابه‌جا می‌کند، نشانه‌هایی هستند که معناهای ناتوانی در اجتماع فقرزده را نمود می‌دهند. پیرمرد، دو معنای راهنماگر و نیازمند را توأم با هم تداعی می‌کند. ماشالله نیاز به هدایت دارد و پیر ره‌اشده در طبقه‌ی همکف، نشانه‌ی اندیشه‌ی خفته در لایه‌های زیرین ذهن قهرمان است که باید بیدار شده و به طبقه‌ی هشتم ذهن برسد تا ناجی و رهاگر باشد.

ماشالله «روز بعد که شنبه بود رفت سرکار. تو آسانسور روی چهارپایه نشست و آدم‌ها و وسایل‌شان را برد بالا و آورد پایین. هوشش این قدر زیاد شده بود که توی اتاقک آسانسور جا نمی‌گرفت» (همان: ۲۵). شغل او رنگ‌وبوی وهم‌گرایی دارد و بالا و پایین آوردن نشانه‌ی دیگری بر نقوش رؤیایروری است. جمله‌ی «هوشش چنان زیاد شده که در آسانسور جا نمی‌گرفت» نشانه‌ی توقع‌گرایی نابه‌جا از جامعه است. «خیالش همی پرمی‌کشید و به در و دیوار اتاقک می‌خورد. خیال‌ها و حافظه‌اش عین مرغی که توی قفس گیر کند، بی‌تاب شده بود... بیشتر قصه‌ها و خاطره‌هایش نیمه‌تمام می‌ماند (همان). نویسنده برخلاف ماشالله که تصور می‌کند هوشش زیاد شده، عبارت خیالش پرمی‌کشید و پرواز می‌کرد را عنوان می‌کند و ناتمامی خاطره‌ها و قصه‌هایش نشانه‌ای از ناکامی یک انسان تصویرپرداز است. «آسان‌بر پر بود از خاطره‌ها و داستان‌های نیمه‌تمام او» (همان) اصطلاح آسان‌بر، تناسب تنگاتنگ با خیال دارد و نشانه‌ی بارز آسان‌گرایی است. «آسان‌بر شیشه‌ای، مثل مار براقی، از کمر ساختمان بالا می‌خزید و آقا ماشالله خیابان‌ها، آدم‌ها و... را از فاصله‌های دور می‌دید» (همان: ۲۶). واقعیت‌گریزی برجسته‌ترین ویژگی ماشالله است. نام ماشالله هم نشانه‌ی دیگری از ترک تکاپو و تکیه‌زدن بر نیروی خیال است.

ماشالله «آن سوی شهرک را نگاه کرد که هنوز خانه‌های روستایی داشت. کوچه‌باغ داشت و باغ داشت» (همان). آن سوی شهرک، باغ و کوچه‌باغ بود که نشانه‌ی طراوت و سرزندگی است. ماشالله این همه را رها کرده و در طبقه‌ی دوازدهم مجتمع، خود را در آپارتمانی کوچک زندانی کرده است. او دلش برای خواب پرمی‌زد، «ولی هوش زیادش که هر لحظه بیشتر می‌شد نمی‌گذاشت، بخوابد. نازبالش را گذاشت روی متکا و سرش را گذاشت روی نازبالش» (همان: ۲۳). خیال‌پروری قهرمان داستان، خواب را از چشمش ربوده بود، او نیز مانند تخمه‌کدو، نیاز به نازبالش دارد، با این تفاوت که او برای رسیدن به خواب به دامن نازبالش پناه می‌برد؛ اما تخمه‌کدوها برای بیداری، رویش و حیات خواستار نازبالش هستند.

«ماشالله هنگام به کار افتادن ساعت در آنجا حضور داشت و خوشحال بود که با آن تخمه‌کدو به مردم شهر خدمت کرده است» (همان: ۱۵۵). حضور ماشالله در کنار ساعت به‌کارافتاده، مفهوم خودآگاهی را تقویت کرده و مرکزیت زمان را تکمیل می‌کند.

شغل، آسان‌برچی، نام، ماشالله، محل سکونت، طبقه‌ی دوازدهم مجتمع شهرک آرزو، خوراکی تخمه‌کدو، آسودن بر نازبالش، خریداری چتر و ملزومات غیرضروری، نشانه‌هایی شمایی هستند که نداشتن دوراندیشی را ملموس می‌کنند.

گل‌اندام شخصیت مؤنث داستان، مشوق همسر خود (ماشالله) برای خریدن تخمه‌کدو است. وی به‌خاطر پژمرده‌شدن گل‌های کدو تنبل بیمار می‌شود و پزشک، کدو برای کدو تنبل تجویز می‌کند. رفتار پزشک، نشانه‌ای نمایه‌ای است که در آن رویدن تخم کدو بیش از سلامت گل‌اندام اهمیت می‌یابد تا جایی که بهبود حال بیمار منوط به درمان تخمه‌کدو می‌شود.

دکتر اعصاب نیز سفارش کرد برای درمان اعصاب گل‌اندام، زیر دانه‌های کدو، نازبالش بگذارند. گل‌اندام روی نازبالش کدوها نوشته بود «خواب شیرین، خواب خوش، رویای خوب و خیال‌های خوب» (همان: ۳۶). کدوی تنبل با این روش، بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد. این کنش، نشان‌گر آن است که کلام مثبت و آمیخته با عطوفت و عشق، زیبایی‌آفرین و درمان‌گر است.

گل‌اندام روی نازبالش را «با دقت گلدوزی کرده بود گل میخک پرپر و زیر گل نوشته بود «با آرزوهای طلایی» و پرده‌ای هم جلوی کدو کشیده بود که کسی نبیند و همسایه‌ها چشمش نزنند» (همان). رفتار گل‌اندام، نمایان‌گر نوع برخورد افراد بی‌تجربه‌ی جامعه در برابر تن‌پروری و تنم‌خواهی اطرافیان است و در این مسیر، دچار خرافه‌گرایی نیز می‌شود. البته تلاش وی برای پرورش تخمه‌کدو و تقویت اقتصاد خانواده ستودنی است. گل‌اندام، تخم کدو را به فرزندانش نمی‌دهد و می‌گوید: «همین قدر عقل و هوش برای ما فقیر بیچاره‌ها کافی است. هرچه بیشتر بفهمی بیش‌تر اذیت می‌شویم» (همان: ۳۸). طنز کلام وی، رویکرد منفی به دانایی را وانمود می‌سازد.

کامران پسر ماشالله که «به پوست تخم کدوی هوش‌آور زبان زده بود، مغزش تا حدودی به کار افتاده بود» (همان: ۳۳). معنای ظاهری نام کامران، با مفاهیم ضمنی شخصیت وی هم خوانی دارد. سنش هشت سال و چهار ماه است. نویسنده سن کامران را دقیق اعلام می‌کند تا از سویی به مخاطب نوجوان هشدار دهد که رؤیاپردازی در دوران کودکی و نوجوانی یک ویژگی روانی است و از دیگر سو، اهمیت گذر زمان و بهره‌وری از سرمایه‌ی زندگی را یادآور می‌شود که با نشانه‌ی بزرگ ساعت در روایت هم‌سوایی دارد.

تخمه‌فروشی که ماشالله از او تخمه‌کدو می‌خرد، دل‌تک است و «مانند خل‌وچل‌ها لباس پوشیده بود» (همان: ۱). کلاه پشمی گشاد و نوک‌تیز و پیراهن دراز آبی و کلاهی که سفید بود و دورش خط قرمز داشت و سبیل‌های بلند و تاب داده. تخمه‌فروش تخم کدوها را عقل‌آفرین معرفی می‌کند و به مشتریان گوشزد می‌کند که «با خوردن آن عقلت زیاد می‌شود. یک دانه که بخوری هوش می‌رود بالا، باشعور می‌شوی، می‌دانی چه جور زندگی کنی. چه‌طور پول در بیاوری» (همان: ۸). فروشنده‌ی تخمه‌کدوها یا همان دل‌تک، پوششی جذاب دارد و بدین وسیله نگاه‌ها را به سمت خود جلب می‌کند و تخمه‌کدوها را می‌فروشد. این شخصیت عجیب که نشانه‌ای شمایل‌ی است به‌سرعت از نظرها پنهان می‌شود؛ همان‌گونه که ستاره‌ای که تخمه‌کدوها را هوش‌بر می‌کند در انتها سریع غیب می‌شود. نویسنده با این عملکرد، ذهن مخاطب را به شگفتی و تعلیق می‌کشاند.

شخصیت دیگری که نویسنده از او سخن می‌گوید پینه‌دوز است. پینه‌دوزی که یک روز در میان کار می‌کند و وقتی پول‌هایش را می‌خورد و بی‌پول می‌شود سر کار می‌آید. رفتار پینه‌دوز، نشانه‌های نبود عاقبت‌اندیشی و تن‌آسایی را تبلیغ می‌کند. انتخاب پینه‌دوز از میان مشاغل اجتماعی به زیرکی شکل گرفته و در ورای این نشانه‌ی شمایل‌ی، معانی

تازه‌ای به وجود آمده است. کفش، مهم‌ترین وسیله برای پیمودن مسیر ترقی است. پس تمهید مقدمات در مسیر رشد الزامی است. از دیگر سو، به پینه‌دوز توجه شده تا میزان فقر و نابه‌سامانی اجتماع بازنمایی شود.

مهربان، شخصیت نوجوان داستان است «که از کنار میدان رد شده و مدرسه رفته بود، هیچ‌وقت فکر نکرده بود که این ساعت گنده و قدیمی و خوابیده به چه دردی می‌خورد؟ اما با خوردن تخمه‌ی کدو کله‌اش به کار افتاده بود و ساعت چشمش را گرفت» (همان). مهربان با خوردن تخمه‌کدو، دچار وهم دانایی می‌شود؛ اما دغدغه‌ی به‌کارانداختن ساعت نیز در وجود او شکل می‌گیرد.

«مهربان به خانه رفت و سرش را روی زانوی مونس خواهرش گذاشت. زانویش مثل نازبالش بود» (همان) اهمیت دادن به خانواده و رجوع به این کانون سالم برای رسیدن به آسایش، مدلول‌هایی است که در این نشانه‌ی شمایی نهادینه شده است. مهربان می‌گوید: «ای خواهر این ساعت ۹۴ سال تو آفتاب بوده و برف و باران خورده، اگر می‌خواست عیب کند، کرده بود. خارجی است، ضدآب است» (همان: ۷۵).

نویسنده، اعداد را به رقم می‌نویسد تا توجه مخاطب را به اهمیت اعداد و زمان در زندگی معطوف کرده و بی‌توجهی بدان را نفی کند. مهربان، شخصیتی کنشگر و مثبت‌اندیش است که با خوردن تخمه‌ی کدو و تأثیرپذیری از کلام تخمه‌فروش به نوآوری و سازندگی روی می‌آورد.

عملکرد مونس خواهر مهربان و نام وی نشانه‌هایی شمایی هستند که صفات همراهی، همدلی و عشق‌ورزی را منتقل می‌کنند. مونس، شخصیتی راهنما و باتدبیر است که در دفاع از پدربزرگش به ماجرای فروش تخمه‌کدوی هوش‌آور به وسیله‌ی حاجی نخودبریز اشاره کرده و از ارزش تخمه‌ی کدو سخن می‌گوید. وی تا آخرین پرده‌ی نمایش، به حمایت از برادرش ادامه داده و نقشی گیرا و پویانده در روند خلق حوادث دارد.

مهربان و مونس، شخصیت‌هایی هستند که نماینده‌ی احقاق حقوق حاجی نخودبریز هستند و کوشش آن‌ها به ثمر می‌نشیند. مهربان تلاش می‌کند تا زنگ زمان را در گوش شهرک بنوازد و تعالی و رونق را به مردمانش هدیه کند، کاری که پدربزرگش آغاز کرده بود. مونس، خواهر مهربان هم‌دوش با او برای زنده‌کردن ساعت می‌کوشد. چنان‌که مادر و ناپدری آن‌ها هرچه قدر تلاش می‌کنند، آن‌ها را از ایران خارج کنند، نمی‌پذیرند و در شهرکی نوپا و فقیرنشین می‌مانند و با پیگیری‌های خود سرانجام شهرک را بزرگ و زیبا می‌کنند. این دو، نماینده‌ی نوجوانانی هستند که دغدغه‌ی اصلی آن‌ها، آبادکردن دیار اجدادی‌شان است و تقدس ویژه‌ای برای آن قائل هستند. مونس و مهربان، شخصیت‌هایی هستند که نام‌شان نشانه‌های موهبت، محبت و الفت را به همراه دارد و کنش‌ها و گفت‌وگوهای آن‌ها و دلسوزی برای مردم این ادعا را تأیید می‌کند.

پدر مهربان و مونس، کارمند اداره‌ی صادرات بوده و با شرافت زندگی کرده است. اصطلاح صادرات، نشانه‌ای نمایه‌ای است که معناهای تولید، رشد، شکوفایی و خودکفایی را می‌رساند و از این رهگذر، مفهوم استقلال و تلاش پررنگ می‌شود. ناپدری آن‌ها «آنتونی، آدم بااستعدادی بود، آجیل زیاد می‌خورد و ظرف چهارده روز زبان فارسی را از مادر بچه‌ها یاد گرفته بود» (همان: ۱۲۶). تأکید نویسنده بر ارزش غذایی آجیل و افزایش ضریب هوشی به وسیله‌ی آن، کاملاً مشهود است.

پدربزرگ مهربان، «حاج میرزای نخودبریز بود و «حاجی نخود بریز» صدایش می‌کردند. آجیل‌سازی و آجیل‌فروشی داشت» (همان: ۴۵). مهربان در توصیف شغل پدربزرگش می‌گوید: «من مهربان هستم. نوه‌ی مرحوم نخودبریز بزرگ. امروزی‌ها نمی‌دانند «نخودبریز» یعنی چه؟ چون امروز می‌گویند «آجیل‌فروش» که با نخودبریز زمین تا آسمان فرق دارد. نخودبریز یعنی کسی که آجیل درست می‌کند یعنی نخود و پسته و فندق بو می‌دهد، «بریز» از «برشته» می‌آید، توی همه‌ی فرهنگ‌ها آمده» (همان: ۱۲۹).

در نام پدربزرگ مهربان، فعل امر «بریز» به کار رفته، نشانه‌ای شمایی مبنی بر اهمیت کوشش و نیاز مردم به محصولات کشاورزی از جمله نخود است و جایگاه حرفه‌ی کشاورزی را نیز نشان می‌دهد. همچنین اهمیت حاجی و شغل وی، توجه به امورات اجتماعی را بیان می‌کند.

حاجی نخودبریز «یک سکه‌ی طلا به دوره‌گرد آلمانی می‌دهد و یک تخمه‌کدو می‌خورد و همین که می‌خورد صدای بلند زنگ ساعت را می‌شنود و خریدار آن می‌شود» (همان: ۴۶). در عملکرد حاجی نخودبریز ارتباط نزدیک بین هوش‌آوری و توجه به اهمیت زمان، بروز کرده است. اگرچه صفت تنبلی در تخمه‌ی کدو تعبیه شده و رویش آن وابسته به شرایطی ویژه است؛ اما قدرت نیروی تلقین که ثمربخش و مفید است، بازنمایی شده است.

پدربزرگ مهربان، همان ساعت کارکرده و امتحان پس‌داده‌ی آلمانی را می‌خرد و سراغ ساعت نو نمی‌رود. این نشانه‌ی تدبیر پدربزرگ است که تاجری باتجربه است و دوست دارد «به‌جای خروس، ساعت، مردم روستا را بیدار و آگاه کند» (همان) و گذر زمان را یادآور شود. او می‌خواست آن ساعت بزرگ را از آلمان به روستای عدس کار بیاورد تا مردمان کوشا و کشاورز روستای عدس‌کار، به نیروی ساعت مجهز شوند و میزان دقت در زندگی روزمره‌ی مردم، افزایش یابد. تصمیم حاجی که بیداری و هوشیاری را به ارمغان آورده، بیان‌گر، دلسوزی و وطن‌پرستی وی است.

نویسنده در این روایت، چندین بار ساعت و تخمه‌ی کدو را در بارزترین وجه آن تکرار کرده و به نیکویی از آن‌ها بهره‌وری می‌کند. مدلول‌های نیاز به نبوغ و توجه به گذر زمان از یک سو و پرهیز از کاهلی و رؤیاگرایی از دیگر سو، در دو محور موازی در این روایت سیر می‌کنند.

حاجی نخودبریز «رفتگری را که زیر ستون ساعت خوابیده بود، بیدار می‌کند و می‌پرسد این جور ساعت‌ها را کجا می‌فروشند» (همان: ۶۹). به‌خواب‌فرورفتن رفتگر زیر ستون ساعت، دال بر وجود آسیب زیان‌بار ناآگاهی در میان اقشار گوناگون جامعه است. در مکانی که خواب مفهومی ندارد، رفتگر به خواب خوش فرو رفته است.

شهردار شهرک تصمیم می‌گیرد به احترام حاجی نخودبریز، پدربزرگ مهربان، مجسمه‌ی او را بسازد و مهربان عنوان می‌کند که از پدربزرگش چهل عکس دارد. چهل نشانه‌ی شمایی کثرت است و اهمیت شخصیت پدربزرگ مهربان را ملموس می‌کند.

مهربان از شهردار می‌خواهد «تا یک گردن‌کلفت را بیاورد و ساعت را پایین بیاورد» و شهردار می‌گوید آدم گردن‌کلفت و زورمند در باشگاه ورزشی این شهر زیاد است او به عمد، اصطلاح گردن‌کلفت را به کار می‌برد تا جنبه‌های منفی شخصیت پهلوانان شهرک را برجسته کرده و از کاستی‌های شهرک بگوید که در کنار ساعت از کار افتاده، می‌توان گردن‌کلفت‌ها را هم به آن افزود.

آویشن، دختر شهردار از دیگر شخصیت‌هایی است که در این روایت نقش آفرینی می‌کند و در جریان خرید ساعت و راه‌اندازی آن به وسیله‌ی مهربان، حضور پررنگی دارد. نام آویشن در کنار روستای عدس کار، معانی خاصی می‌آفریند «قدش هم به اندازه بود. نه کوتاه، نه بلند» (همان: ۱۰۰). اعتدال وجود آویشن، نشانگر نقش سازنده‌ی وی در راه‌اندازی ساعت شهرک است.

آویشن همسر مهربان نیز از خانه پدرش نازبالتشی آورده بود که «مادر آویشن روی نازبالتش گلدوزی کرده بود و نوشته بود. خواب‌های خوش» (همان: ۱۵۰). نازبالتشی که سکون هدیه می‌دهد، به درون خانه‌ی مهربان و آویشن نیز رسیده و خواب‌های خوش و شیرین خلق می‌کند. این نازبالتش، نشانه‌ای بر آرامش آفرینی همسر و هنرمندی وی در زندگی است؛ همسر ماشالله نیز نازبالتش درست کرده و زیر سر تخمه‌کدو و آقاماشالله گذاشته بود. کنش مشترک گل‌اندام و مادر آویشن در نگارش جمله‌های ادبی و مثبت‌گرا بر روی نازبالتش، بر این معنا دلالت دارد که مادران هنرمند این دیار بر نقش حیاتی خود در ایجاد سعادت و فراغت برای خانواده پایبند هستند.

آویشن دختر شهردار و همسر مهربان، نقشی تعیین‌کننده در رسیدن مهربان به اهدافش دارد؛ چنان‌که با نازبالتش‌های خود به او انرژی می‌بخشد و در کنار او سختی‌ها را می‌پذیرد. با پیشنهاد و فکر روشن خود، صادرات قورباغه را ایجاد کرده و اقتصاد شهرک را رونق می‌بخشد. رفتار مثبت و سرنوشت‌ساز آویشن، دالی است که مدلول توجه به قشر نوجوان و آینده‌نگری آن‌ها را پررنگ می‌کند.

دکتر قافله‌ای مسئول پایین‌آوردن ساعت خوابیده از بالای دیوار قلعه است. «بعد می‌رویم سر اصل قضیه یعنی پایین‌آوردن ساعت از بالای قلعه به همت سرکارخانم دکتر قافله‌ای که بسیار تماشایی خواهد بود» (همان: ۱۲۹). انتخاب نام قافله‌ای برای این شخص و آن هم در نقش یک زن، از سویی توجه نویسنده به نقش زن و برجسته‌کردن جنسیت را نشان می‌دهد و از این دیدگاه رونمایی می‌کند که زنان می‌توانند با قدرت فکر خود، ارزش زمان و زندگی را پررنگ کنند. نقش مادری و زایش نیز در این نشانه، بازسازی شده‌است؛ بنابراین زن به‌عنوان یک فعال اجتماعی می‌تواند در خط مقدم اقتصاد، تربیت فرزند و اداره‌ی امور خانواده خاطره‌آفرین باشد. نام قافله‌ای نیز بر ادامه‌دار بودن نسل زنان برجسته و نامدار در جامعه اشاره دارد و نوید افزونی تعداد این نسل قدرتمند را می‌دهد. این انتخاب اشاره‌ای ضمنی هم به پدربزرگ این شخصیت دارد که در گذشته ساعت را بالای قلعه قرار داده و اکنون قدرت وی، در وجود نسل جدید شکوفا شده است.

آقای موسی‌خوانی نوازنده‌ای است که موقع ورود مونس و مهربان فلوت می‌نوازد. نام وی، معرف هنر نوازندگی او است و نویسنده با ظرافت به این نکته توجه داشته است. موسی‌خوانی در سفره‌خانه‌ی شهرک که قبلاً حمام بوده فلوت می‌زند و به این وسیله امرار معاش می‌کند. حمام که محل تمیزشدن از آلودگی‌هاست تبدیل به سفره‌خانه شده، دلالت ضمنی این جمله در آن است که دیدگاه‌ها تغییر کرده و امور مهم جای خود را به سرگرمی داده است. (رک. همان: ۱۲۲)

شخصیت‌هایی متنوع با جنسیت‌های مذکر و مؤنث، ساعی، خیالباف و رؤیاپرداز در این روایت حضور دارند که درنهایت، خیالبافی آن‌ها به زایش و زندگی منجر می‌شود. گل‌اندام، ظرافت و زیبایی زنانگی را بروز می‌دهد و این

زیبندگی امید به آینده را رونق می‌بخشد. اوج هنرنمایی او در قاب نازبالش‌های وی و جمله‌های زیبایی که بر آن نقش می‌بندد را می‌توان دید.

مهرنوش دختر خانواده‌ی ماشالله نشانه‌های مهربانی و لطافت را نمایش می‌دهد. کامران، در اوج کامیابی است و این مفهوم با سن او همراهی می‌کند. مهربان، نماینده‌ی نسل نوپای امروزی است که اندیشه‌ور و خلاق است. آویشن و مونس همگام با مهربان، مهربانی و امید را ترسیم می‌کنند. حضور نسل نوجوان معاصر در کنار نسل گذشته از جمله حاجی نخودبریز، معنای تکیه بر اندوخته‌های ملی و اهتمام به نیروی نوجوان را گوشزد می‌کند.

۴. ۱. ۲. شخصیت‌های حیوانی

قورباغه‌ها و کلاغ‌ها شخصیت‌های دیگری هستند که در کنار شخصیت‌های انسانی، معانی نهفته‌ای را آشکار می‌کنند. قورباغه‌ها در درون لاشه‌ی ساعت لبریز از آب، لانه کرده بودند و همین قورباغه‌ها اقتصاد شهرک را رونق بخشیدند. حضور قورباغه‌ها در لاشه‌ی ساعت، معنای تأسف بار کم‌رنگ‌شدن اهمیت زمان را ترسیم می‌کند: «به‌رحال آواز قورباغه‌های عروس از آهنگ‌هایی که جوان‌ها تو ساختمان پخش می‌کردند، خیلی بهتر بود» (همان: ۱۵۱). مردمان شهرک به آواز قورباغه‌ها دل خوش بودند؛ زیرا یادآور زندگی در کنار برکه و در فضای خرم روستا بود. صفت عروس، نشانه‌ای شماییلی است که نهایت زیبایی و گوش‌نواز بودن ترانه‌ی قورباغه‌ها را یادآور می‌شود و نیم‌نگاهی به زندگی نوپای مهربان و آویشن دارد. تغییر نگرش مردم شهرک به وسیله‌ی آویشن سبب می‌شود که به صادرات قورباغه پرداخته و از این راه نامدار شوند. آواز قورباغه‌ها و صادرات آن‌ها، نگرش نوین مردمان شهرک را بیان می‌کند و اهمیت توجه به طبیعت و موجودات را یادآور می‌شود.

قورباغه‌ها در لاشه‌ی مرده‌ی ساعت بی‌خیال آواز می‌خواندند و چاق می‌شدند. تعبیر رمزآمیز و طنزآلود نویسنده، این مفهوم را تداعی می‌کند که بیماری غفلت، همه‌ی عناصر شهرک را آلوده کرده است. حتی ترانه‌های قورباغه‌ها هم مفهوم خود را از دست داده‌اند؛ اما همین آواز نامفهوم هم از ترانه‌های جوانان شهرک ارزنده‌تر است. چاق‌شدن قورباغه‌ها هنگام آوازخواندن در کنار تخمه‌کدوی چاقی که ماشالله می‌خرد، مفهوم منفی بی‌توجهی جامعه به ارزش‌ها را نشان می‌دهد.

کلاغ، شخصیت حیوانی دیگری است که در دو صحنه از روایت وارد می‌شود و تکه‌صابون پیچیده‌شده در کاغذ را برداشته و پرواز می‌کند، نویسنده سبب این تشخیص را خوردن پوست تخمه‌کدو معرفی می‌کند: «کلاغی که تخم کدو خورده بود. صابون‌هایی که از دکان می‌دزدید می‌آورد می‌نشست روی همین ساعت. بالای همین اثر تاریخی. روی دیوار قلعه پر بود از کاغذ صابون» (همان: ۴۱). پس خاصیت هوش‌آوری تخمه‌کدو به حیوانات و پرندگان هم سرایت کرده است. همچنین این دال بیان‌کننده‌ی این معناست که رخوت و سستی از ویژگی‌های حیوانات و پرندگان است که وارد زندگی انسان شده و یک آسیب جدی است: «مردی که روی موتور بود و کلاغ را دیده بود، گفت: دیروز از همین تخم کدو‌هایی که آن یارو می‌فروخت خورد. خودم دیدم» (همان: ۱۹). نویسنده با انتخاب شخصیت کلاغ وانمود می‌کند آگاهی، نبوغ و هوشیاری از ضرورت‌های زندگی است که هیچ موجودی بی‌نیاز از آن نیست. حضور شخصیت‌های حیوانی، تنوع زیبایی در اثر ایجاد کرده و سبب ایجاد توجه مخاطب به محتوای مدنظر نویسنده شده است.

«کلاغی که خود را از حلقه‌ی ساعت آویزان کرده بود تا حلقه‌ی گیر کرده در گردنش به راحتی بیرون بیاید همان کلاغی است که تخمه‌ی کدو خورده بود و از دکان بقالی صابون بسته‌بندی می‌زدید» (همان: ۱۱۴) رفتار آگاهانه‌ی کلاغ در رهایی از حلقه‌ای که گریبان‌گیرش شده، نمایانگر این مفهوم است که کلاغ هم از اندک دانایی به دست آورده بهره‌برداری می‌کند.

رییس بانک و کارشناس‌ها، حرکات عجیب کلاغ را تماشا کردند البته: «حرکات کلاغ در زندگی‌شان مؤثر نبود» (همان: ۱۱۵). این جمله نشان‌گر آن است که طبیعت با تمامی محتوایش از کانون توجه انسان‌ها دور مانده است. بی‌توجهی کارکنان بانک دال بر این معنا است که چه بسا چیزهای به ظاهر ناچیز، بتواند در گره‌گشایی امور مؤثر واقع شود؛ بنابراین باید با دقت نظر، خرده رفتارها را تحلیل کنیم.

۲.۴. نشانه‌شناسی مکان

مکان داستان شهرک آرزو، عدس‌کار است. شهرکی که در گذشته روستایی سرسبز و خرم بوده و محصول اصلی آن عدس است و اکنون به شهرک آرزو، شهرکی فقیرنشین تبدیل شده که محصول آن میوه‌ی تن‌آسایی و غفلت‌زدگی است.

پسوند کاف در نام شهرک، سلسله معانی کمی مساحت، نوپابودن، ماندگی به شهر را القا می‌کند. این شهرک یک میدان قدیمی دارد که بر دیوار پوسیده‌ی آن که نمادی از قدمت و دیرپایی است، ساعتی بزرگ و کهنه قرار دارد. این ساعت از فرنگ آمده و مظهر اعتبار زمان در آن دیار است. شهرک، دومین مکانی است که حوادث داستان در آن شکل می‌گیرد. در بستری کوچک، رویدادهایی زاده می‌شود که همگی بر مدار تخمه‌ی کدو دوران می‌کنند. روستای عدس‌کار تبدیل به شهرک عدس‌کار شده است؛ البته شهردار تأکید می‌کند که نام آن را شهرک آرزو خطاب کنند که نشانه‌ای شمایی و دورنمایی از خواسته‌های نابارور است.

روستای عدس‌کار، نشانه‌ای از داشت‌وبرداشت است؛ چنان‌که فعل امر «کار»، در کنار واژه‌ی عدس و فعل امر «ریز»، در کنار نام حاجی میرزای آجیل‌فروش، همگی نشان‌گر این پوییش و جوشش هستند. اما شهرک آرزو و ساعت از کارافتاده، این معانی را بازنمایی می‌کنند که همه‌چیز در این مکان، رنگ آرزو و رؤیا دارد، اما ساکنان آن با کمک تخمه‌های کدو که هوش‌آور هستند و به همت نوجوانی آگاه، بیدار می‌شوند و شهرک رونق می‌یابد.

شهرک آرزو بسیار کوچک است «جمعیت کمی دارد، ساکنانش فقیر و تهی‌دست هستند و شغل اکثر آن‌ها دست‌فروشی است. شهرکی است که چند سال پیش پاگرفته و تازه است» (همان: ۸). یک دهکده‌ی آباد و خرم، اکنون جای خود را به شهرکی خواب‌زده داده است. «قلعه زیر برف و باران و آفتاب خراب شده بود. خاک دیوارها و اتاق‌هایش را برده بودند بیرون شهرک ریخته بودند تو مزرعه‌ی عدس و هویج، به جای کود» (همان). خاک قلعه‌ی متروکه که خاصیت کود دارد، نشانه‌ای شمایی است که گذشته‌ای لبریز از تجربه و تمدن را با خود به هم راه دارد. «شهرک بزرگ شده بود. قد می‌کشید و به آسمان می‌رفت، پر از مسافرخانه و هتل بود، پر از مغازه و فروشگاه‌های بزرگ، شب و روز، باز و پررونق. چلوکباب، آب میوه با معجون پسته و تخمه‌ی کدو تببل» (همان: ۱۵۷) شهرک،

رونق خود را مدیون تخمه کدویی بود که مهربان خورده و ساعت را راه‌اندازی کرده بود. در معجون‌های شهرک تخم‌هی کدو وجود داشت، تا همه از موهبت دانایی برخوردار شوند.

در میدان شهرک «باغچه و حوضچه درست کردند. توی باغچه‌ها گل‌های رنگارنگ کاشتند. میان گل‌ها هم تخم کدو تنبل سبز کردند. یک ماه طول کشید. کدو تنبل‌ها خوب رشد کردند. شهرداری خرج کرده بود و زیر هر کدامشان یک نازبالش نرم و زیبا و رنگ‌وارنگ گذاشته بودند» (همان: ۱۵۲). حضور تخمه‌کدوهای تنبل در میدان شهر، جلوه‌ی دیگری از رویش و نیاز انسان به هوش‌ورزی و پرهیز از قضاوت‌های شتاب‌زده است.

نام میدان ساعت را هم «میدان نخودبریز» (همان: ۱۱۸) گذاشتند. این‌گزینه‌ش بر ارزش کار در زندگی تأکید دارد. بن مضارع از «ریخت» در کنار واژه‌ی نخود، مفاهیم گسترده‌ای را به مخاطب نوجوان القا می‌کند. نوجوان از لحاظ روانی از پند و موعظه‌گریزان است و فعل امر، مخرب روان وی است؛ اما نویسنده رندانه از فعل امر ریز در پسوند نام حاجی میرزا و نام میدان شهر استفاده کرده تا به‌نرمی مخاطب نوجوان را به سمت پویش هدایت کند. زنده‌نگه‌داشتن یاد بزرگانی که عمران ایران، بزرگ‌ترین دغدغه‌ی آن‌ها بوده نیز در نام میدان جلوه‌گری می‌کند.

۳.۴. نشانه‌شناسی اشیاء و گیاهان

۳.۴.۱. ساعت

ساعت بزرگ خوابیده‌ی شهرک، روی ستونی بسیار قدیمی نشسته بود و یادگار سال‌های دور بود: «زمانی همین شهرک روستایی بود و میان روستا قلعه‌ای بود که امنیت آنجا را حفظ می‌کرد. بالای قلعه ساعت بزرگی بود» (همان: ۴۱). ساعتی که موسیقی زندگی و زیبایی را تکرار می‌کرد. اکنون گرفتار خواب آلودگی شده است. این ساعت قبلاً بالای قلعه‌ی امنیتی روستا نصب شده بود؛ اما اکنون بر روی ستونی قدیمی قرار گرفته است: «ساعت بزرگ بالای قلعه‌ی قدیمی زیر مهتاب خواب بود. بابا به خواب ساعت حسادت می‌کرد. زیر لب می‌گفت: «کاش یکی بیدارت می‌کرد» (همان) خواب‌بودن ساعت میدان شهر، نشانه‌ای شمایی است و واقعیت تلخ خاموشی زمان را هشدار می‌دهد. «مهربان خود را به ستونی رساند که ساعت بر آن نشسته بود و چرت می‌زد» (همان: ۴۹) به گفته‌ی مونس این ساعت را پدربزرگ‌شان از فرنگ آورده بود: «او می‌خواست مردم ساعت داشته باشند و قدرش را بدانند» (همان: ۴۳). ساعت هدیه و نشانه‌ای از اندیشه‌ی پویای نسل‌های گذشته است که در نهایت سختی به‌دنبال ایجاد آگاهی و آبادی در دل روستا بوده‌اند. در کنار زنگ ساعت، زنگ در خانه‌ی مهربان نیز خراب شده و این نشانه‌ی شیوع بیماری بی‌خبری است.

معاون شهردار، عامل بدبختی بشر را کشف آینه و ساعت می‌داند. قرارگرفتن آینه در کنار ساعت، جلوه‌ی زیبایی از معانی پنهان متن را روشن می‌کند. آینه وسیله‌ای برای مشاهده‌ی عیب‌ها و زیبایی است؛ اما در نگاه معاون شهردار معیوب نشسته است. ساعت بیدارگر هم عنصری منفی قلمداد شده است.

۳.۴.۲. تخمه کدو

اجتماع تخمه‌کدوی تنبل، آجیل‌فروشی حاجی نخودریز و روستای عدس‌کار همگی نشانه‌هایی شمایی هستند که مفاهیم گوناگونی را ایجاب می‌کنند. تخمه، عدس و نخود هر کدام سنخیتی فراوان با روستا دارند و نویسنده می‌کوشد محیط روستا و زیبایی‌های آن را به مخاطب یادآور شده و فرهنگ روستائینی را ترغیب کند. از دیگر سو بر این معنا

تأکید دارد که این دانه‌ها بر افزایش دانایی و ذکاوت انسان تأثیرات گسترده‌ای دارند. مسأله‌ی هوش‌آوردن کدو و ازدیاد عقل به وسیله‌ی آن در تفسیر آیات قرآن نیز آمده و در قرآن از این گیاه مفید یاد شده است: «فنبذناه بالعرء و هو سقیم و انبتنا علیه شجرهمن یقظین» (صافات، ۱۴۴-۱۴۵). امیرالمومنین حضرت علی (ع) نیز به خوردن آن سفارش کرده‌اند (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۱۰). اما برجسته‌ترین مفهوم برخاسته از این نشانه‌ها آن است که این دانه‌ها با وجود کوچک‌بودن، فایده‌مند هستند.

زیر ساعت «آن پایین کدو تنبل‌ها به نازبالش‌ها تکیه داده بودند. آسمان را نگاه می‌کردند و کم‌کم بزرگ می‌شدند. ستاره‌ی کم‌سو و ریز و گریزپایی که نامی نداشت از کنار زهره رد می‌شد، تند رد می‌شد. در یک لحظه، نورش را بر کدوها می‌انداخت و رد می‌شد. ستاره صدسال یک بار خود را نشان می‌داد. بر کدو تنبل‌ها نور می‌تاباند و تخمک آن‌ها را «هوش‌آور» می‌کرد» (همان: ۱۵۹). مفهوم ضمنی این نشانه آن است که تأثیرگذاری اشیاء و گیاهان همه از سوی خداوند است و دانایی را خداوند آفریده و در نهاد موجودات و گیاهان قرار داده است.

نکته‌ی دیگر آن که تمامی موجودات بهره‌رسان هستند و نباید حتی یک کدو تنبل را بی‌ارزش تصور کرد. مهربان با خوردن تخمه کدو «دیگر راحت از کنار چیزها نمی‌گذشت. هر آدمی، هر عکسی، هر گربه‌ای، هر درختی و دیواری داد می‌کشید که «مرا نگاه کن، مرا ببین، دقت کن، سرسری نگذر، شاید در من حکایتی باشد که زندگی را به تو بیاموزد» (همان: ۴۰).

۵. نتیجه‌گیری

در *رمان نازبالش*، مجموعه‌ای از عناصر در کنار هم حضوری معنادار یافته و دلالت‌های ضمنی و رمزگانی فراوانی خلق کرده‌اند. با بررسی الگوی نشانه‌شناسی پیرس، در عناصر داستانی این روایت، یافته‌های زیر حاصل شده است. در عنوان که نشانه‌ای شمایی است، مفاهیم آسودگی، به‌گزینی و زیبانگاری جایگزین شده است. عنوان *نازبالش*، درون‌مایه و محتوای اثر نیز را بازگشایی کرده و در یک دورنمایی کلی، دلالت‌های کلی اثر را نشان می‌دهد. *نازبالش* با صفت، رنگ و مفاهیم خود، نشانه‌های شمایی گسترده و جذابی را خلق کرده است. پنج دانه تخمه‌کدو در پوشش سرخ و سفید *نازبالش* با نوشته‌هایی مخملین، چالش‌آفرین شده‌اند. به موازات عنوان، شخصیت‌ها نیز در دو گروه انسانی و غیرانسانی حضوری پرتنش و طراحی شده، یافته و هرکدام با نگرشی مثبت و القاپذیری، مدل‌های باورپذیری را تولید کرده‌اند. ماشالله و خانواده‌ی چهار نفری وی، چینی‌ها از نشانه‌های شمایی عاقبت‌اندیش نبودن، تمایل به شهرنشینی، اکتفا به داشته‌های اندک و تلاش محدود همراه با امیدواری برای رسیدن به ثروت را به وجود آورده‌اند.

مهربان، مونس و حاجی نخودبریز، که در نام خود، مفاهیم عطوفت، فراغت، همگرایی و تکاپو را نشان می‌دهند و پایبند به تغییر موقعیت هستند، هسته‌ی مرکزی کنش‌های موفقیت‌آمیز را شکل می‌دهند و سبب تحولی بنیادین در ساختار شهرک مسکونی خود می‌شوند.

آویشن، دلقک، دکتر قافله‌ای و شهردار، همگی در فرایند حوادث تلخ و شیرین روایت، حضور و غیابی معنادار می‌یابند. شهردار تا آخرین حادثه در متن اجتماع باقی می‌ماند؛ اما دلقک بنابر ماهیت خود که سرگرمی و انجام کنش‌های زودگذر از ویژگی‌های او است، به‌زودی صحنه‌ی روایت را ترک کرده و میدان را به مهربان و شهردار واگذار می‌کند.

زنان در این روایت، انبوه‌ای از نشانه‌های شمایی را ایجاد می‌کنند. مونس، آویشن، گل‌اندام، مهرانوش، دکتر قافله‌ای که حیاتی سرنوشت‌ساز در ازدحام رویدادها و گره‌گشایی از بحران روایت دارند، در نقش حامی، همراه و مونس (آویشن و مونس) و گاه در نقش پهلوان (دکتر قافله‌ای) ظاهر می‌شوند، چنان که تنها دکتر قافله‌ای می‌تواند با قدرت مثال‌زدنی، ساعت شهرک را جابه‌جا و تعمیر کند. نقش او بی‌نظیر و انکارناپذیر است. حضور برجسته‌ی زن ایرانی در این روایت به‌عنوان سازنده‌ی زنگ زندگی، جلوه‌ای چشم‌نواز آفریده است.

پررنگ‌کردن حضور پدربزرگ‌ها در کنار اندیشه‌های نوگرایی نوجوانان از دیگر ایدئولوژی‌هایی است که در ورای نشانه‌ها و دلالت‌های عناصر متن و شخصیت‌ها پیاده شده است.

قورباغه‌ها و کلاغ‌ها با حضور نشانگی خود، در پی جلب توجه مخاطبان روایت به امور به‌ظاهر ناچیز هستند و رمز موفقیت را در فکر نو و توجه به اشیاء و دیگر مخلوقات تکرار می‌کنند.

مکان داستان که شهرک آرزو است و گذشته‌ای نیکو داشته، در لایه‌های زیرین خود، مفاهیم ایجاد انگیزش برای زندگی در روستا را تقویت می‌کند. از دیگر سو زیان‌های زندگی شهرنشینی در صورت آماده‌نبودن بسترهای اجتماعی را یادآوری می‌کند. اهمیت رونق کشاورزی به‌عنوان اصلی حیاتی در مکان بازنمایی شده است.

اشیاء درکنار شخصیت‌ها، جلوه‌های روایی و هیجانی زیبایی آفریده‌اند. رویش تخمه‌کدوها تنها پنج دانه، آن هم در قلمرو نازبالش قرمز، با جملات ادبی و روح‌نواز که آشفته‌گی‌ها و پریشانی‌ها را می‌زداید، حیات و اندیشه را فریاد می‌کند.

ساعت بزرگ شهرک با هیکل درشتش، سرانجام با اثربخشی تخمه‌کدو و همت نوجوان داستان، مهربان، با صدای زنگ خود زندگی نوینی را نوید می‌دهد و در کنار دیگر اشیاء و عناصر، مخاطب را به اغتمام وقت تشویق می‌کند. مفاهیم تلاش، دقت، اهمیت زمان، ایجاد آرامش در روند تفکر، ضرورت کار هم راه با نشاط، نوآوری، هم‌دلی، وحدت و توجه به کانون گرم خانواده، سهم‌کردن نوجوانان در طرح‌های ملی، نقش سازنده‌ی زنان در رونق زندگی، توجه به ارزش‌های وجودی مخلوقات، تفکر در نعمت‌های الهی حتی ریزترین دانه‌ها از قبیل عدس، نخود، کدو و حیاتی‌بودن حرفه‌ی کشاورزی نشانه‌هایی شمایی هستند که در روایت مشاهده می‌شوند. توجه به نقش صادرات در رونق اقتصاد نیز، نشانه‌ای نمایه‌ای و درخور توجه است.

با تأمل در عناصر داستان، مشاهده می‌شود که رابطه‌ی بین دال‌ها و مدلول‌ها، براساس شباهت شکل گرفته و نشانه‌های شمایی بیش‌ترین کاربرد را داشته و سبب برجسته‌شدن مفاهیم در داستان شده‌اند. این رابطه گاهی نمایه‌ای شده و علت و معلول در آن ظاهر می‌شود؛ اما میزان کاربرد این نوع نشانه در این داستان بسیار اندک است.

منابع

آذرشب، محمدعلی. (۱۳۹۶). «نشانه‌شناسی عنوان قصیده (حفر علی یاقوت العرش) سروده محمدعلی شمس الدین».

زبان و ادبیات عربی، سال ۸، شماره‌ی ۱۶، صص ۱۰-۲۵. <https://doi.org/10.22067/jall.v8i16.62327>
جوکاری، مهناز. (۱۳۹۸). «نشانه‌شناسی اجتماعی برساخت سوژه در رمان «هستی» از فرهاد حسن‌زاده». *ادبیات پاریسی*

معاصر، سال ۹، دوره‌ی ۲، صص ۷۵-۹۹. [Doi:10.30465/copl.2021.6147](https://doi.org/10.30465/copl.2021.6147)

- چندلر، دانیل. (۱۳۷۸). *مبانی نشانه‌شناسی*. ترجمه‌ی مهدی پارسا، تهران: سوره‌ی مهر.
- خلیفه بنارویی، بهمن. (۱۳۹۱). «نشانه‌شناسی و ادبیات». ششمین همایش پژوهش‌های ادبی. صص ۲۰-۲۱.
- رحیمی زنجانبر، امیرحسین. (۱۳۹۸). «تحلیل نشانه‌روانکاوی رمان نوجوان «مسابقه دات کام» با رویکرد واسازی». *پژوهش‌نامه‌ی زبانی (دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران)*، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۱، صص ۵۹-۸۲.
- دوسوسور، فردیناند. (۱۳۷۸). *دوره‌ی زبان‌شناسی عمومی*. ترجمه‌ی کورش صفوی، تهران: هرمس.
- سجودی، فرزانه. (۱۳۸۳). *نشانه‌شناسی کاربردی*، تهران: قصه.
- طوسی، محمدبن حسن. (۱۴۱۴). *الامالی*. قم: دارالثقافه.
- کریمی فیروزجایی، علی. (۱۳۹۸). «تحلیل نشانه‌شناسی داستان‌های کودک و نوجوان تاجیکی». *نقد زبان و ادبیات خارجی*، دوره‌ی ۱۶، شماره‌ی ۲۲، صص ۱۳-۳۶. Doi: [10.29252/cils.16.22.13](https://doi.org/10.29252/cils.16.22.13)
- گیرو، پی‌ریز. (۱۳۸۷). *نشانه‌شناسی*. ترجمه‌ی محمد نبوی، تهران: آگاه.
- لوشر، ماکس. (۱۳۸۶). *نشانه‌شناسی رنگ‌ها*. ترجمه‌ی ویدا آبی‌زاده، تهران: درسا.
- مرادی کرمانی، هوشنگ. (۱۳۹۹). *نازبالش*. تهران: معین.
- منتظر، بهناز. (۱۳۹۷). «بازتاب نقش پنج ضلعی منتظم در نقوش هندسی معماری اسلامی ایران». *هنر اسلامی*، دوره‌ی چهارم، شماره‌ی ۳۰، صص ۱۵-۴۰. Doi: [10.22034/ias.2018.91746](https://doi.org/10.22034/ias.2018.91746)
- نعمتی قزوینی، معصومه. (۱۳۹۸). «نشانه‌شناسی عنوان در شعر احمد مطر براساس دیدگاه سوسور». *لسان‌المبین*، شماره‌ی ۳۸، صص ۱۲۷-۱۰۳. <https://doi.org/10.30479/lm.2019.9296.2629>